

Chameleon Man in the Thought of Pico della Mirandola; a Foundation for Western Human Rights

(Type of Paper: Research Article)

Mohammad Kamali Gook^{1*}, Abolfazl Shakouri²

Abstract

Renaissance thinkers have pristine ideas since they were the manifestation of a new era. Mirandola (1463-1494) despite being obscure in the history of philosophy, played a role in Western thinking. His view of the issue of human dignity and its place on this fundamental issue in the history of Western intellectual makes study his thinking so meaningful. So, he can be considered one of the most influential thinkers on the issue of human rights in the present era. With the help of the narrative of Miranda's thoughts, we will explain Western thought on human dignity and human rights. Accordingly, our central question in this study is: "What is the basis of human dignity in the thought of Miranda, and what does the relationship of this basis with the human right?" To find out the answer to our question, we focus on Gadamer's Philosophical Hermeneutic approach to discussing the texts of Mirandola. Mirandola speaks on a chameleon man who has the right to legislate and determine his own destiny. This perspective has direct implications on human rights and is a chain that connects contemporary human rights thought with the thought of Mirandola.

Keywords

Human, Right, Renaissance, Dignity, Mirandola.

-
1. Ph.D. Student in Political Thought, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran (Corresponding Author) Email: Mkamali77@yahoo.com
 2. Associate Prof., Department of Political Science, University of Tarbiat Modares, Tehran Iran.
- Received: July 23, 2019 - Accepted: February 17, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

انسان تعیین‌ناپذیر در اندیشه پیکودلا میراندولا؛ بنیانی برای حقوق بشر غربی

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

محمد کمالی گوکی^{۱*}، ابوالفضل شکوری^۲

چکیده

اندیشمندان دوره رنسانس، به واسطه اینکه تجلی‌گاه یک دوران جدید بودند، از اندیشه‌های بکری برخوردارند. پیکودلا میراندولا (۱۴۹۴-۱۴۶۳ م) با وجود گمنام بودن در تاریخ فلسفه، نقشی بسزا در نگاه غربی به انسان بازی کرد. نگاه او به مسئله کرامت انسان و جایگاهش در این مقوله بنیادین در تاریخ فکر غرب، بررسی اندیشه او را چنان پرمعنا می‌کند که می‌توان وی را از تأثیرگذارترین اندیشمندان در مسئله حقوق بشر در عصر کنونی دانست. با کمک تشریح اندیشه میراندولا، به نوعی به تشریح اندیشه غرب در مقوله کرامت انسان و حقوق بشر خواهیم پرداخت. بر این اساس سؤال محوری در این پژوهش این است که: «مبنای کرامت‌مندی انسان در اندیشه میراندولا چیست و این مبنا چه نسبتی با حق انسان برقرار می‌کند؟» برای یافتن پاسخ پرسشمان براساس رویکرد هرمنوتیک فلسفی گادامر به گفت‌وگو با متون میراندولا می‌پردازیم. میراندولا از انسان تعیین‌ناپذیر سخن می‌گوید که حق قانون‌گذاری و تعیین سرنوشت خود را بنا به انتخاب خود دارد. این دیدگاه پیامدهای حقوق بشری مستقیمی دارد و به‌مثابه نخ تسبیحی است که اندیشه حقوق بشری معاصر را به اندیشه رنسانسی میراندولا متصل می‌کند.

کلیدواژگان

انسان، حق، رنسانس، کرامت، میراندولا.

۱. فارغ‌التحصیل دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: Mkamali77@yahoo.com

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۰۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۸

مقدمه

نظام حقوق بشر غربی، با وجود ادعای جهانشمولی خود، نتوانسته است نظر همگان را جلب کند و انتقادهای زیادی از سوی فرهنگ اسلامی، فرهنگ آفریقایی و فرهنگ شرقی به آن وارد شده است. دلیل این امر در نقص این نظام حقوق بشری نیست، بلکه به ریشه‌های فلسفی و نگاه متفاوت غرب به انسان از دوره رنسانس بر میگردد. پس ضروری است ریشه‌های انسان‌گرایانه آن مورد واکاوی قرار گیرد. اروپا در دوران قرون وسطا، درگیر سلطه غیرعقلانی کلیسا در همه امور زندگی بود. در منظر مردمان آن روز اروپا، دنیا ارزش فکر کردن و بهتر زیستن نداشت و رنج و دردها نه تنها بد نبودند، بلکه حق انسانی بود که دچار گناه نخستین [خوردن میوه ممنوعه] شده بود و این دردها، مکافات او برای جنایتی است که آدم در بهشت انجام داده بود. پس تلاش برای بهتر زیستن، در واقع تلاشی برای فرار از مجازات بود. این دیدگاه توسط کلیسا به تمام انسان‌ها القا می‌شد، پس تمام تلاش انسان در این دنیا طلب آمرزش از خدا بود تا دوباره او را به بهشت بازگرداند. به تعبیر اگوستین همه ما گناهکاریم و برای رفع گناه تنها کاری که می‌توانیم بکنیم، رفتن به شهر خداست و شهر زمینی سراسر بدبختی است. این تفکر را به‌عینه می‌توان در رساله‌ای در باب فلاکت وضع بشری^۱، از پاپ اینوسنت سوم مشاهده کرد. اما این نگاه خرافی و افراطی، باید منتظر دگر افراطی خود می‌ماند و این دگر با پایان استیلای کلیسا و آغاز رنسانس، به تدریج شکل گرفت، دگری به نام «اومانیسزم» که انسان و این دنیا را محور امور قرار می‌دهد. در دوران رنسانس انسان به جای اینکه از بدبختی خود بگوید، از کرامت و شأن والای خود می‌گوید. میراندولا نیز در این برهه در رساله‌ای به نام «در باب کرامت انسان»^۲ که به تعبیر عده‌ای مانیفست رنسانس لقب گرفته است، نظر پیشروانه‌ای را مطرح می‌کند که در این مقاله به تشریح آن می‌پردازیم. «کرامت انسان» در واقع آن ویژگی خاصی است که انسان بماهو انسان را موجودی متفاوت از سایر موجودات، مستحق حقوق و زندگی باشرافت می‌کند. در این معنا مفهوم «کرامت»^۳ ارتباط مستقیمی با مفهوم «حق»^۴ پیدا می‌کند. اگر این معنا از کرامت را در نظر بگیریم و سپس به تاریخ فکر بشر رجوع کنیم، می‌توان دلایلی را برای کرامت‌مندی انسان در نزد برخی اندیشمندان یافت. میراندولا نیز پاسخ جالبی به این پرسش می‌دهد. بدین‌سان سؤال محوری این پژوهش این است «مبنای کرامت‌مندی انسان در اندیشه میراندولا چیست و این مبنا چه نسبتی با حق انسان برقرار می‌کند؟» میراندولا از انسان آزاد تعیین‌ناپذیر سخن می‌گوید که کرامت‌مندی انسان به واسطه اراده آزاد اوست، لذا نسبت مستقیمی میان کرامت و حق انسان ایجاد می‌کند. این نظر پیامدهای حقوق بشری متعددی

1. On the Misery of the Human Condition.

2. On the dignity of man

3. dignity

4. right

دارد که در این مقاله به آن می‌پردازیم. برای رسیدن به پاسخ پرسش اصلی این پژوهش، ابتدا پیشینهٔ تحقیق را بیان می‌کنیم. سپس اشاره‌ای به رویکرد هرمنوتیک گادامری به‌عنوان چارچوب نظری تحقیق داریم، آنگاه با تشریح منابع موجود متن اندیشگی میراندولا به‌گفت‌وگو با متون اندیشگی او در خصوص مسئلهٔ این پژوهش می‌پردازیم. سپس نظریه‌ای را که از اندیشهٔ او در عصر حاضر مستفاد می‌شود، بیان و نسبت کرامت و حق انسان را تشریح می‌کنیم و در پایان درس‌هایی را که از اندیشهٔ او در عصر کنونی می‌توان گرفت، تبیین می‌کنیم.

پیشینهٔ پژوهش

در زمینهٔ اندیشهٔ میراندولا تاکنون هیچ تحقیقی در زبان فارسی صورت نگرفته است. اما در دنیای انگلیسی‌زبان، اندیشهٔ میراندولا از جهات مختلف بررسی شده است و عمدهٔ بررسی‌ها در نگاه انسان‌گرایانهٔ اوست که جامع‌ترین آن یک پروژهٔ کلان با عنوان «the Pico Project»/پروژهٔ پیکو^۱ که جامعهٔ بین‌المللی همکاران وابسته به دانشگاه بولونیا و دانشگاه براون در ایتالیاست که به بازشناسی آثار و اندیشه‌های میراندولا می‌پردازد. همچنین در پروژه‌ای دیگر با عنوان «پیکودلا میراندولا و کابالا»^۲ که جولی بایسی با هدف نگاه میراندولا به کابالیسم به بررسی کتابخانه و متونی که میراندولا در مورد کابالیسم (عرفان یهودی) داشته است، می‌پردازد. ارنست کاسیرر نیز در پژوهشی با عنوان «پیکودلا میراندولا: مطالعه‌ای در تاریخ ایده‌های رنسانس»^۳ به بررسی انسان‌شناسی میراندولا می‌پردازد. اما در مورد ایدهٔ کرامت انسان میراندولا و نسبت آن با حق انسان، و به‌طور خاص تأثیر آن بر نظام حقوق بشر غربی تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است.

هرمنوتیک فلسفی؛ رویکردی متن - مفسر محور

در این پژوهش براساس رویکرد هرمنوتیک فلسفی گادامر، به خوانش و فهم متون اندیشمند موردنظر می‌پردازیم. هرمنوتیک^۳ دانشی است که به «فرایند فهم» می‌پردازد و چگونگی دریافت معنا از پدیده‌های گوناگون هستی اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری و آثار هنری را بررسی می‌کند. دانش هرمنوتیک با نقد روش‌شناسی‌های پوزیتیویستی، می‌کوشد تا راهی برای «فهم بهتر» پدیده‌ها ارائه کند (شرت، ۱۳۹۵: ۳۹-۳۶). هرمنوتیک دوره‌های مختلفی را طی کرده است که شامل هرمنوتیک در دوران باستان (مصر، یونان و روم)، هرمنوتیک کتاب مقدس، هرمنوتیک فلسفی آلمان در چهار مکتب روشنگری، رومانتیسم، پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم و در نهایت هرمنوتیک فلسفی قاره‌ای پس از جنگ جهانی در نگاه گادامر،

1. Giovanni Pico della Mirandola and the kabbalah

2. giovanni pico della mirandola a study in the history of renaissance ideas

3. Hermeneutic

هابرماس، ریکور و دریدا است. اساساً تمام این شاخه‌های هرمنوتیک برای تفسیر با چهار حوزه مواجه‌اند: متن^۱، مؤلف، مفسر، و زمینه و زمانه^۲. هر کدام از این شاخه‌های هرمنوتیکی بر یک یا دو مورد از این چهار حوزه تأکید دارند. برای مثال هرمنوتیک پیشامدرن برای تفسیر، تأکید صرف بر «متن» داشت یا هرمنوتیک رمانتیک بر «متن-مؤلف» تأکید داشت.

گادامر بر مبنای ایده امتزاج افق‌ها^۳، عمل فهم را یک رخداد تولیدی می‌داند. «افق مفسر» که مشحون از پیشداوری‌هاست، در امتزاج با «افق اثر» که مقوله‌ای تاریخی است، به تولید و ساخت معنایی می‌پردازد که زنده و سیال است. معنای متن، نه فقط گاهی، بلکه همواره به فراتر از مؤلفش می‌رود، زیرا فهم صرفاً یک فعالیت بازتولیدی نیست، بلکه همواره فعالیتی تولیدی نیز است (Gadamer, 1989: 81).

بدین ترتیب می‌توان گفت نگاه گادامر به هرمنوتیک، متن-مفسر محور است. از نظر گادامر، در فهم، چند عامل دخالت دارد: تاریخ‌مندی، زبان، پیش‌داوری‌ها، گفت‌وگو با متن و کاربردی بودن. تشریح تک‌تک این موارد در این مقاله نمی‌گنجد. از این‌رو برای ورود به متن میراندولا به دو مورد «پیش‌داوری» و «کاربردی بودن» که در هرمنوتیک گادامری مهم‌ترینند، می‌پردازیم. از نظر گادامر، آدمی با ذهن خالی به سراغ متن نمی‌رود، بلکه با مجموعه‌ای از انتظارات و پیش‌داوری‌ها با متن مواجه می‌شود. آغاز هر فهمی در مورد متن با پیش‌داوری همراه است (Gadamer, 1989: 90). پیش‌داوری‌ها نه تنها مانع فهم نبوده که شرط ضروری آن است. ریشه این پیش‌داوری‌ها را باید در سنت، پرسش‌ها و انتظارات افراد جست‌وجو کرد. گادامر بر متفکران عصر روشنگری ایراد می‌گیرد که چرا درصدد حذف پیش‌داوری‌ها بودند. از نظر وی پیش‌داوری‌ها نه تنها ارزش منفی نداشتند که بدون آن فهم امکان‌پذیر نیست. وی پیش‌داوری‌ها را بر دو قسم درست و غلط تقسیم می‌کند و پیش‌داوری‌های غلط را عامل سوء فهم به‌شمار می‌آورد (Gadamer, 1987: 20). از نظر گادامر برای هر مفسری پرسش‌های خاصی مطرح است که بر مبنای آنها به تفسیر متن می‌پردازد. بدون پرسش‌ها و انتظاراتی که مفسر از متن دارد، نمی‌تواند به تفسیر آن دست یابد. پیش‌فرض مثبت در نگاه گادامر همین معنا را دارد. اما پیش‌فرض منفی به این صورت است که قبل از ورود به متن پاسخ را در ذهن خود داریم و قصدمان از مطالعه متن این است که پاسخ خود را مستند کنیم. از این‌رو متن در انتهای پژوهش ما قرار دارد.

کاربردی بودن مهم‌ترین مؤلفه‌ای است که گادامر در فهم هرمنوتیک مطرح می‌کند. اساساً فهم صرف متن بدون توجه به زمانه و بدون یافتن راهکاری برای مسائل حال حاضر جامعه امری بیهوده و عبث تلقی می‌شود. شاید دلیل بی‌اهمیت جلوه یافتن بسیاری از پژوهش‌های

1. text
2. context
3. Fusion of horizons

حوزهٔ علوم انسانی بی‌توجهی به کاربرد آن پژوهش در جامعهٔ کنونی است. پژوهشی راه‌گشاست که در پی یافتن پاسخ مسائل جامعهٔ کنونی خود از درون سنت فکری و فرهنگی خود باشد. بی‌توجهی به سنت فکری خود و دنبال یافتن پاسخ مسائل زمان خود در آینده بودن، پژوهش را سطحی و غیرکاربردی می‌کند و این دقیقاً همان کاری است که روش‌های پوزیتیویستی در حوزهٔ علوم انسانی انجام می‌دهند و جامعه و انسان را مانند شیء بی‌جان تصور می‌کنند که با دستکاری و جابه‌جایی فرهنگ و رفتار او می‌توان وی را در حل مسائل کمک کرد. از سوی دیگر، برخی از روش‌های تفهیمی نیز به جنبهٔ کاربردی بودن بی‌توجه‌اند و راهکارهایی که آنها از فهم متون به‌دست می‌آورند، بیشتر در آسمان‌هاست تا در زمین و اساساً به همین دلیل بود که روش‌های علوم تجربی توانستند در علوم انسانی قد علم کنند و به گفتمان غالب تبدیل شوند. در پایان می‌توان گفت در رهیافت گادامری، فهم مبتنی بر دیالوگ یا گفت‌وگوست. نخست مفسر با پرسش‌های امروزی خود به سراغ متن می‌رود و از آن می‌پرسد. متن نیز ضمن پاسخگویی به مفسر، پیش‌داوری‌ها و موقعیت هرمنوتیکی او را به پرسش می‌گیرد. در این پژوهش براساس چنین رویکردی به فهم متون موردنظر می‌پردازیم و با امتزاج افق‌ها به مسئلهٔ کرامت‌مندی انسان و نسبتش با حقوق بشر توجه داریم.

میراندولا اومانستی آغازگر؛ مسئلهٔ منابع

کنت جووانی پیکودلا میراندولا (۱۴۶۳-۱۴۹۴م) در شهری در ایتالیا (نزدیک مودنا) که به نام خود او معروف بود، به دنیا آمد؛ در بولونیا و پاریس تحصیل کرد و تقریباً در همهٔ دربارهای اروپا به گرمی و احترام از او استقبال شد. ذهن پژوهنده‌اش او را به جذاب‌ترین شخصیت انجمن آکادمی افلاطونی^۱ تبدیل کرد. او در موضوعات مختلفی از فلسفه و الهیات تا شعر و موسیقی ورود کرد و در هر موضوع و رشته کامیابی‌های درخشانی به‌دست آورد. چنانکه یکی از القاب فتودالی او کنت کونکوردیا (توافق) بود. او در واقع مظهر ترکیب موضوعات مختلف بود. میراندولا بسیاری از اندیشه‌های عربی و یهودی را تحسین می‌کرد و بسیاری از یهودیان را در ردهٔ استادان و دوستان گرامیش قرار می‌داد. «کابالا» عرفان یهودی را مطالعه و اعلام کرد که در آن دلایل کاملی برای اثبات الوهیت مسیح یافته است. وظیفهٔ سنگین ایجاد مصالحه میان همهٔ ادیان بزرگ - یهودیت، مسیحیت، و اسلام - و نیز بین این ادیان با فلسفهٔ افلاطونی، و افلاطون با ارسطو را بر خود فرض می‌دانست. به خلاف بیشتر اومانست‌های دیگر که فلاسفهٔ مدرسی را به‌عنوان متحجرانی که فقط به بیان موهومات می‌پردازند رد می‌کردند، میراندولا دربارهٔ فلسفهٔ آنها نظرهای مثبتی داشت (Cassirer, 1948:8-20).

۱. این نهاد علمی با حمایت کازیمو مدیچی و مدیریت فیچینو تقریباً از سال ۱۴۳۸م تأسیس و تا مرگ لورنزو مدیچی در سال ۱۴۹۲م رونق زیادی داشت و به بازخوانی متون فلسفی کلاسیک می‌پرداختند.

پیکو برای بیان اندیشه‌های اومانیستی خود فرصت زیادی نداشت. با وجود این، چندین اثر از خود به جای گذاشت که تأثیر زیادی در جریان اومانیستی در اروپا داشت. این آثار به ما در شناخت اندیشه او و یافتن پاسخ مسئله خود کمک زیادی می‌کند. در اینجا شرح کوتاهی از آثار او ارائه می‌شود. اولین اقدام او در ارائه اندیشه‌اش در بیست و چهار سالگی با نشر فهرستی از نهصد تز مختلف درباره منطق، مابعدالطبیعه، الهیات، اخلاق، ریاضیات، فیزیک، جادو و «کابالا»، کشیشان و پیشوایان دینی را حیرت‌زده کرد (Farmer, 1998: 20). در همین فهرست بود که وی نظریه تند و بدعت‌آمیز خود را نیز مبنی بر اینکه هر قدر هم که گناهان فانی بزرگ باشند، به علت محدود بودن سزاوار مجازات ابدی نیستند، گنجانده بود (Bori, 1998: 10).

پیکو سپس به عنوان مقدمه این نهصد تز، رساله معروفی را نگاشت که بعدها به مانیفست اومانیسم مشهور شد (Brians, 2017: 5). او در رساله «در باب کرامت انسان^۱» با شوری جوانانه نظریه متعالی اومانیست‌ها را درباره نوع انسان - که با بیشتر نظریه‌های قرون وسطایی ناسازگار بود - شرح داد. ایده مرکزی پیکو در این رساله این است که انسان به واسطه اراده در تعیین سرنوشت خود، از جایگاه ممتازی در کائنات برخوردار است. در این پژوهش توجه ویژه‌ای به این رساله به عنوان نقطه اجیدن اندیشه میراندولا در خصوص انسان خواهد شد.

آثار دیگر میراندولا هر یک مانند پازلی در ترسیم فکر او به ما کمک شایانی می‌کند. در رساله «هپتاپلوس^۲» پیکو به تبیین جایگاه انسان در هستی می‌پردازد. او برای تبیین ایده خود از چندین متن از موسی، افلاطون و ارسطو استفاده می‌کند. هپتاپلوس پیکو، یک نمایش عرفانی و تمثیلی از آفرینش با توجه به هفت حوزه کتاب مقدس است.

متافیزیک پیکو اگرچه نسبت به ایده‌های او در خصوص انسان کمتر شناخته شده است، برای تاریخ فلسفه برجستگی خاصی دارد. پیکو در سال‌های پایانی عمرش رساله هستی و واحد^۳ را نوشت و در آن به انطباق متافیزیک ارسطویی و افلاطونی پرداخت.

کتاب دیگر میراندولا نتیجه‌گیری فلسفی، کابالیست و الهیات^۴ است که در آن بالاترین ستایش را در جهان، مخصوص انسان دانسته است، از همین رو از سوی پاپ اینوسنت هشتم کتابی بدعت‌گذارانه خوانده شد. پیکو زبان عبری را برای یادگیری عرفان کابالا یاد گرفت و سعی کرد از روش‌های رمزی و نمادین آن در تفسیر خود از انسان بهره‌برد. با تلاش‌های او، روش‌های کابالا که عرفان یهودی است، وارد مسیحیت می‌شود. یکی دیگر از متن‌های مشهور میراندولا «در مورد همه چیز که وجود دارد و برخی دیگر^۵» که تأثیر آن در برخی از نوشته‌های

1. On the dignity of man
2. Heptaplus
3. On Being and the One
4. Conclusiones philosophicae, cabalasticae et theologicae
5. Of all things that exist and a little more

توماس مور مشهود است، این اثر در واقع نمونهٔ جالبی از رسالهٔ در طبیعت / اشیا^۱ اثر لوکریئوس است.

نامه‌های^۲ او برای اندیشهٔ معاصر اهمیت بسزایی دارند. ویرایش‌های زیاد آثار او در قرن شانزدهم به‌طور شایسته‌ای تأثیر او را در تفکر غربی اثبات می‌کند. این نامه‌ها تفکر اومانیستی میراندولا را به‌خوبی نشان می‌دهد. پی‌یر ماری در کتاب *اومانیسم و رنسانس* مدعی می‌شود که تفکر میراندولا را می‌توان آشکارا تا اگزیستانسیالیسم سارتر پی گرفت که آن را در فرمول پراوازه‌ای چنین متعین می‌کند: انسان نه با ماهیتی ویژه، بلکه با این قابلیت تعریف می‌شود که بتواند وجود خود را به طرحی آفریننده و آزادی‌بخش مجهز کند (پی‌یر، ۱۳۹۰: ۳۰).

در ادامه با ابتدا به آثار اصلی میراندولا سعی در یافتن پاسخ مسئلهٔ محوری پژوهش خود داریم.

گفت‌وگو با متن، سؤالات ما از میراندولا

برای یافتن مبنای کرامت انسان ابتدا باید سه پرسش، انسان چیست؟، جایگاه انسان در نظام هستی چیست؟ و وجه متمایز انسان چیست؟ را از منظر میروندلا بررسی کنیم. پاسخ به پرسش سوم، عملاً پاسخی به مسئلهٔ ما در این پژوهش است. اما بدون بررسی دو سؤال اول، نمی‌توان به پرسش سوم پاسخ داد. اندیشهٔ میراندولا با وجود تنوع و گوناگونی، منسجم است و در همهٔ حوزه‌ها هدف یکسانی داشته است. او مانند هر اومانیست دیگری دغدغهٔ «انسان» را داشته است، حتی زمانی که به مباحث متافیزیکی و به تعبیری به حکمت نظری می‌پردازد، باز توجهش به انسان است. این امر را در همهٔ آثار او می‌توان یافت. این مدعا را در ادامه در پاسخ به سه پرسش مطرح‌شده نشان می‌دهیم.

میراندولا در پاسخ به پرسش انسان چیست؟ انسان را مخلوطی کوچک‌شده از تمام جهان یا به تعبیر خودش میکروکوزم^۳ می‌داند. کاسیرر در کتاب خود به این امر اذعان می‌کند: «میراندولا انسان را مخلوطی کوچک‌شده از تمام اجزای جهان می‌داند؛ یک تصویر کوچک‌شده از جهان» (Cassirer, 1942: 320). پائول میلر نیز در مقدمه‌ای که بر آثار میراندولا نوشته است، بر همین نکته تأکید دارد، او نیز معتقد است طبق نظر میراندولا، انسان نقطهٔ ثقل جهان آفریده شده است. میراندولا انسان را ترکیبی از موجودات سه‌گانه، فرشتگان غیرمادی، موجودات آسمانی فسادناپذیر اما مادی و موجودات زمینی فسادپذیر می‌داند (Miller, 1965: 15)، البته میراندولا فرصت تشریح جامع و مانعی از طبیعت انسان، پیدا نکرد، چراکه او در عمر کوتاهش سعی داشت با رویکرد فلسفی و الهیاتی به تشریح عظمت انسان بپردازد، از این رو بیش

1. De rerum natura
2. Lettere
3. microcosm

از آنکه به تشریح طبیعت انسان بپردازد، به جایگاه انسان در نظام هستی پرداخت. بی شک برای اینکه بهتر بتواند جایگاه انسان در نظام هستی و همچنین وجه ممیزه انسان از سایر موجودات را تدقیق کند، اول باید چستی طبیعت انسان را تشریح کند. توماس مک‌گراس در مقاله «دو ایده در باب طبیعت انسان: میراندولا و توماس کمپیس» به تشریح نگاه میراندولا به طبیعت انسان در مقایسه با الهی‌دان هم‌عصرش، کمپیس می‌پردازد. او نشان می‌دهد کمپیس با استناد به منابع کتاب مقدس، طبیعت انسان را به واسطه رانده شدن از باغ عدن، فاسد و تیره و تاریک می‌داند که برای انسان مضر است و باید با پذیرش دعوت خدا، آن را کنترل کند، اما میراندولا با الهام از متون فلسفی و عرفانی و عقاید ادیان دیگر طبیعت انسان را فاقد شکل و ثبات و ترکیبی از همه موجودات زمینی و آسمانی می‌داند. او انسان را موجودی ترکیبی مادی و غیرمادی می‌داند (MacGrath, 2014: 5). همین طبیعت «بی‌قیدوشرط» انسان، از نوع نگاه خوش‌بینانه‌ای است که میراندولا به طبیعت انسان در مقابل سنت هزارساله قرون وسطایی ناشی می‌شود (Heyd, 2003: 151-169).

از شرح شارحان می‌گذریم و به متن اصلی میراندولا رجوع می‌کنیم. میراندولا در ابتدای رساله در باب *کرامت انسان*، در مورد طبیعت انسان تصریح می‌کند:

طبیعت انسان برخلاف سایر موجودات، گوناگون، شکل‌ناپذیر و بی‌ثبات است (Mirandola, B-1965: 6).

میراندولا در اینجا می‌خواهد نشان دهد که طبیعت انسان را نه ذاتاً خوب و خیر و نه ذاتاً بد و شرور می‌داند، بلکه به تناسب نوع انتخاب انسان، طبیعت انسان متغیر است، چراکه در وجود او ترکیبی از همه موجودات عالم وجود دارد. او در بخش دیگری از رساله در باب *کرامت انسان*، این نگاه ترکیبی خود به انسان را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند.

اگر شما انسان را درگیر تأمین غذایش بر روی زمین می‌بینید، او یک بوته^۲ [جاندار صرف] است. اگر شما انسان را درگیر احساسات کالیپسووار^۳ می‌بینید که همه چیزش را براساس میلش تنظیم می‌کند، او یک حیوان است. اگر شما [انسان را] موجود فهمنده فیلسوف، با خرد صحیح و ایمان می‌بینید، او یک موجود زمینی نیست، بلکه آسمانی است. اگر او یک اندیشه‌ورز محض که بی‌توجه به بدن و اسیر ذهنیتش است آن نه یک موجود زمینی و نه آسمانی است که موجود الهی تحسین‌برانگیز است و صرفاً در لباس انسانی است (Mirandola, B-1965: 6).

1. open-ended

2. bush

۳. Calypso-like: کالیپسو از اسطوره‌های یونان باستان و نماد احساسات و میل‌های شهوانی است. در داستان ادیسه هومر نقل شده است که اودیستوس در راه بازگشت از تروا، به این جزیره وارد شد. کالیپسو به او دل بست و او را هفت سال نزد خود نگاه داشت. به اودیستوس پیشنهاد کرد همیشه با او بماند و جاودان شود. اما اودیستوس در هوای خانه بود. عاقبت زئوس، هرمس را فرستاد تا کالیپسو را راضی کند دست از اودیستوس بردارد.

در این فقره، میراندولا با ابتنا به ترکیبی بودن طبیعت انسان، در پی نشان دادن این امر است که انسان ظرفیت تبدیل شدن به هر موجودی را دارد. او در جای دیگری از رسالهٔ خود ادعان می‌کند که در طبیعت انسان بذر هر چیزی گذاشته شده است که جلوتر بیشتر در این مورد توضیح می‌دهیم. حال که از منظر پیکو انسان موجودی ترکیبی و عصارهٔ موجودات جهان است، سؤال بعدی که پیش می‌آید، این است که جایگاهش در نظام هستی کجاست؟ برای پاسخ به این پرسش باید گفت که میراندولا براساس سنت افلاطونی برای هستی سلسله‌مراتبی قائل است، اما جایگاه انسان در این سلسله‌مراتب را تغییر می‌دهد و برخلاف سنت افلاطونی که همهٔ عناصر سلسله‌مراتب هستی، به لحاظ هستی‌شناختی، دارای جایگاه ثابت و معین خود هستند، در نزد میراندولا، انسان جایگاه ثابتی ندارد و این امر به‌واسطهٔ آن وجه ممیزه‌ای است که او برای انسان قائل است که جلوتر آن را تشریح خواهیم کرد.

براساس سنت افلاطونی^۱، هستی در آغاز از «واحد» صدور می‌یابد و از طریق یک سلسله‌مراتب عمودی در نهایت به ماده منتهی می‌شود. در این دیدگاه، انسان در مرتبه‌ای مشخص است و حتی خود انسان که جایگاه مشخصی در سلسله‌مراتب هستی دارد، میان انسان‌ها در آن جایگاه خود نیز سلسله‌مراتبی وجود دارد که آن سلسله‌مراتب انسانی هم متصلب است، چنانکه افلاطون انسان‌ها را به طلا منش، نقره منش و مس منش تقسیم می‌کرد و به تناسب آن برای هر یک جایگاه مشخصی قائل بود که امکان تغییر در آن وجود نداشت. این سنت سلسله‌مراتبی میان فیلسوفان افلاطونی، به اشکال مختلف وجود داشت، در اینجا مجال تشریح دیدگاه فیلسوفان افلاطونی در مورد سلسله‌مراتب هستی وجود ندارد^۲، اما از طریق تشریح دیدگاه میراندولا نسبت به سلسله‌مراتب هستی، که شباهت‌های بسیاری به دیدگاه فیلسوفان افلاطونی دارد، به‌نوعی اشاره‌ای به هستی‌شناسی افلاطونی نیز است. میراندولا در رسالهٔ هستی و واحد دیدگاه خود را در مورد سلسله‌مراتب هستی بیان می‌کند. در دیدگاه میراندولا هستی از چندین اَقنوم^۳ تشکیل شده است.

۱. آنچه زمینهٔ طرح مفهوم سلسله‌مراتب در اندیشهٔ افلاطونی را فراهم کرد، همان قدیمی‌ترین پرسش فلسفه یعنی منشأ هستی چیست؟ بود. کشف جوهر جهان که در آغاز فیلسوفان پیشاسقراطی آن را مطرح کردند و پاسخی ماتریالیستی و از منظر فلسفهٔ افلاطونی تفکری خام که جوهر جهان مادی را امر مادی می‌دانستند. فیلسوفانی مانند تالس ملطی، انکسیمندر، انکسیمنس که هر یک آتش، اب یا خاک را منشأ هستی می‌دانستند.

۲. برای مطالعهٔ بیشتر در این حوزه ر.ک:

Lycourinos, Damon Zacharias. *Ritual Embodiment in Modern Western Magic: The Hierarchical Cosmos Occult Theology as a Direct Continuation of Neoplatonism*. London: Routledge, 2017.

Hierarchies: The Structure of Nature Theosophical Topics in Depth. In site: <https://www.theosophy-nw.org/theosnw/hierarch/hi-selec.htm>

۳. در انگلیسی (Principle) به معنای اصل و مبدأ، این لفظ ترجمهٔ انگلیسی کلمهٔ *hypostasis* یونانی است که مصطلح افلوپتین بود. در عرف فلسفهٔ اسلامی، کلمهٔ اَقنوم را که در اصل سریانی است، به ازای آن وضع

میراندولا اقنوم اول را واحدی می‌داند که مقدم بر هستی است و هستی در واقع از واحد به وجود آمده است. او مانند سایر افلاطونیان واحد و هستی را یکی نمی‌داند و چون فیلسوفی مسیحی است، واحد را خدا می‌داند و براساس یک اصل منطقی که هرگاه متضاد دو چیز متفاوت باشد، خود آن دو چیز نیز متفاوت‌اند، استدلال می‌کند که نقیض هستی نیستی است و نقیض واحد، کثرت و کثرت و نیستی یکی نیستند، پس هستی و واحد هم یکی نیستند (Mirandola, A-1965: 38-40). اقنوم دوم در اندیشه میراندولا، اقنوم فرشتگان است که از اقنوم واحد صادر می‌شود. این اقنوم از سوئی به نقصان دچار است، چراکه درگیر کثرت است و از سوی دیگر کمال یافته است، چراکه در کثرت آن وحدتی نهفته است. او متأثر از سنت کاتولیکی و اندیشه سنت توماس آکویناس، اقنوم فرشتگان را به سه مرتبه تقسیم می‌کند که هر کدام شامل سه نوع فرشته می‌شوند. نزدیکی آنها به خدا، اساس این تقسیم است. در سلسله مراتب اول یا فرشتگان فراافلاکی، سرافین^۱، کروب^۲ و ترون^۳ را قرار می‌دهد. طبق گفته سنت توماس، ترون‌ها از قدرت قضاوت برخوردارند. فرشته ترون برای میراندولا جایگاه ویژه‌ای دارد، که جلوتر به آن اشاره می‌کنیم. در دسته دوم فرشتگان افلاکی قرار دارند که شامل دومینیشن^۴ (مسلط) و یرتوس^۵ (فضیلت) و پاورس^۶ (قدرت) که امور افلاک و آسمان‌ها را تدبیر می‌کنند و در دسته آخر فرشتگان تحت قمر که به زمین و امور آن مشغول‌اند، مانند پرنسیپالیتس^۷ (شاهزاده)، ارچانگلس^۸ (مقرب) و گاردن انجلس^۹ (فرشته نگهبان)^{۱۰}.

اقنوم سوم نزد میراندولا روح^{۱۱} نام دارد که جایگاه واقعی انسان در این مرتبه است، البته براساس سنت افلاطونی، که میراندولا تغییراتی در آن می‌دهد. این مرتبه که مرتبه میانی است و جهان ارواح و تغییر است، انسان در این مرتبه نیز نقش میانی دارد، یعنی میان جهان روح و ماده وساطت می‌کند و آن دو را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از سوئی خصایص مراتب فرارزین هستی را دارد و از سوئی خصایص مراتب فرودین را. به تعبیری انسان نزد میراندولا ساکن سه

کرده‌اند (اتین ژیلسون، ۱۳۷۴: ۵۳).

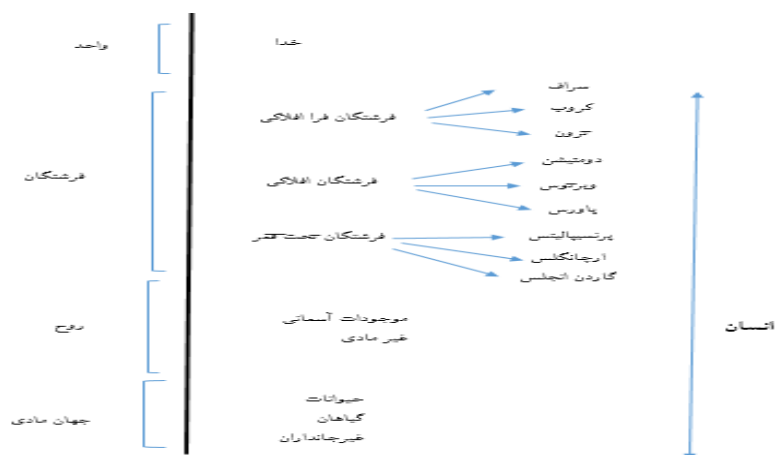
1. The Seraphim
2. The Cherubim
3. The Thrones
4. The Domination
5. The Virtues
6. The Powers
7. The Principalities
8. The Archangels
9. The Guardian Angels

۱۰. برای آگاهی از تعریف و کارکردهای هر یک از فرشتگان در سنت مسیحی می‌توان به سایت زیر که اطلاعات جامع، مانع و مستندی از فرشته‌شناسی در دستگاه کاتولیکی ارائه می‌دهد، مراجعه کرد:

<http://stmichaelthearchangel.info/angels.shtml#thrones>

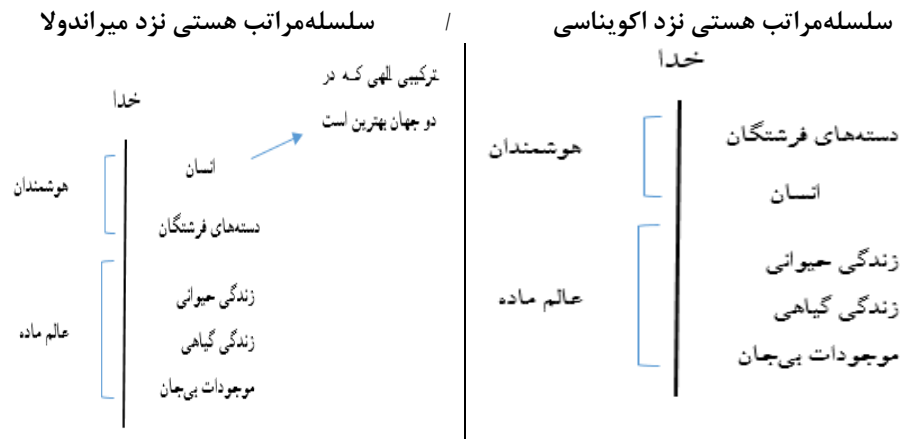
11. spirit

اقنوم است؛ اقنوم فرشتگان، اقنوم روح و اقنوم ماده. از این‌روست که آدمی فاقد هر نوع اصل متافیزیکی تعیین‌یافتگی است. در نگاه میراندولا آدمی می‌تواند از مرتبت خود فراتر برود و به جایگاه سراف برسد و بی‌واسطه در حرم آتش عشق الهی بسوزد یا به مرتبهٔ کروب برسد و از انوار حکمت الهی بهره‌ور شود و نیز می‌تواند به مقام ترون که مقام حاکمیت و قضاوت است، برسد. در سنت مسیحی این حق حاکمیت تنها از آن خداوند، مسیح، رسولان و در نهایت از آن اسقف می‌شد، اما میراندولا در واقع این ساختار را می‌شکند و حق حاکمیت را نه صرفاً از آن انسان‌های خاص، بلکه مربوط به نوع بشر می‌داند. به عبارتی همهٔ انسان‌ها را در جایگاه بالایی قرار می‌دهد. اقنوم چهارم و انتهایی در سلسله‌مراتب هستی نزد میراندولا، جهان مادی است که او آن را بخش فروتر و بی‌مصرف جهان می‌داند و شامل حیوانات، نباتات و به‌طور کلی امور زمینی می‌شود (Mirandola, C-1965:127-139). در زیر سلسله‌مراتب نظام هستی نزد میراندولا در قالب یک طرح شماتیک ارائه می‌شود.



برای تشریح بهتر تفاوتی که میراندولا در نظم سلسله‌مراتبی نظام هستی در اندیشهٔ غربی ایجاد کرد، طرح شماتیک مقایسه‌ای را که انجمن رنسانس دانشگاه مینه‌سوتا در مقایسهٔ اندیشهٔ اکویناس و میراندولا ترسیم کرده است، می‌آوریم.^۱

1. <http://www.d.umn.edu/~smatthew/1207mid.pdf>



پس از مشخص شدن پاسخ دو پرسش انسان چیست؟ و جایگاه او در نظام هستی چیست؟ اکنون نوبت به پرسش سوم و مهم‌تر وجه متمایز انسان نسبت به سایر موجودات می‌رسیم. پاسخ به این پرسش، به نوعی آشکارکننده مسئله ما در اندیشه میراندولا، یعنی مبنای کرامت‌مندی انسان است. در واقع ایده اصلی پیکو نشان دادن تمایز انسان و به عبارتی برتری او از جهان طبیعت و جهان ماوراءطبیعت است. این ایده که انسان از قبل تعیین‌ناپذیر و سازنده و شکل‌دهنده خود است، عنصر جدیدی به مفهوم دینی «تصویر خدا» اضافه کرد و آن اینکه دیگر خدا پس از آفرینش موجودی شبیه به خود، او را در انتخاب مسیر خود رها و آزاد گذاشته است. بیش از این به شرح و مقدمه‌چینی در خصوص پاسخ میراندولا به پرسش وجه متمایز انسان نمی‌پردازیم و از خود میراندولا می‌خواهیم پاسخ ما را بدهد. میراندولا در رساله در باب کرامت/انسان به صراحت نظر خود را در مورد وجه متمایز انسان ارائه می‌دهد. به دلیل اهمیت این موضوع، در پاسخ به مسئله این پژوهش، بخش عظیمی از متن رساله در باب کرامت/انسان را در زیر می‌آوریم:

پدران محترم، در نوشته‌های عربی، از عبدالله، عرب مسلمانی که ضد صلیبیون بود، خوانده‌ام، که پرسیدند: در این صحنه جهان تحسین‌انگیزترین شگفتی چیست؟ و او جواب داد: «موجودی شکوهمندتر از انسان نیست». هرمس تریسمگیستوس^۱ در تأیید این نظر گفته است:

۱. Hermes Trismegistos: (زبان یونانی باستان: Ἑρμῆς ὁ Τρισμέγιστος به معنی هرمس سه‌بار بزرگ) از دانشمندان علوم غریبه و صاحبان طب و کیمیا در مصر بوده‌است. هرمس تریسمگیستوس نامی است که یونانیان به تحوت داده‌اند که در اساطیر مصری، ایزد دانش و جادوگری و ادبیات و سخنگوی ایزدان است. بنا به اساطیری که از کاهنان مصری نقل شده، تحوت هجده هزار سال قبل از میلاد به مدت سه هزار سال بر زمین حکومت کرد و تمامی علوم را در بیست هزار جلد کتاب تدوین نموده‌است (ویل دورانت، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۱۴).

«معجزهٔ بزرگ، ای اسکله‌پیوس^۱ انسان است»^۲. ولی من وقتی دلیل این گفتارهای قصار را سنجیدم، براهین متعددی که در خصوص سرشت آدمی توسط بسیاری ابراز شده بود، مرا قانع ساخت؛ اینکه انسان واسطه‌ای بین موجودات است، محرم خدایان است، پادشاه موجودات پایین‌تر است، آن هم به‌علت حواس جمعی او، به‌علت تشخیص عقلش، به‌علت فروغ ذکاوتش که طبیعت را می‌فهمد و تعبیرش می‌کند، حد واسطی بین ابدیت ثابت و زمان گذران، و (به قول پارسیان) پیوند یا حتی بهتر، نغمهٔ عروسی جهان، و به گفتهٔ داود در مقامی اندکی پایین‌تر از فرشتگان. این براهین هر چقدر هم که بزرگ باشند، دلایل اصلی نیستند، منظور، دلایلی نیستند که به‌واسطهٔ آن [انسان] از همهٔ تحسین‌انگیزتر باشد، زیرا چرا خود فرشتگان و دستهٔ آوازخوانان آسمانی را تمجید و تحسین نکنیم؟ به‌نظر می‌رسد [باید] سرانجام پی برده باشم. چرا انسان خوش‌اقبال‌ترین موجودات است؟ و در نتیجه مستحق بالاترین تحسین و اینکه مقام او در سلسلهٔ زنجیر هستی چیست؟ مقامی که نه تنها حیوانات باید برایش غبطه خورند، بلکه حتی ستارگان و اذهانی که فراسوی این جهان‌اند. این موضوعی است که به اعتقاد کاری ندارد و شگفت‌انگیز است. و چرا که نباشد؟ زیرا به همین دلیل خاص است که انسان به‌حق معجزهٔ بزرگ و موجودی شکوهمند خوانده شده است.

ولی، پدران محترم، گوش کنید که این مقام چیست؟ و به‌عنوان شنوندگان مهربان که لطفتان را می‌رساند این محبت خود را از من دریغ مدارید. خداوند، آن پدر ربانی، معماری که بزرگ‌تر از همه است، این خانهٔ سپهر را که می‌بینیم ساخت، مقدس‌ترین معبدی که پروردگار براساس قانون خردمندی رازانگیزش بنا نموده. او ناحیهٔ بالای عرش‌ها را با بارقه‌های هوش‌تزیین فرموده، کرات سماوی را با روح‌های جاودان زنده ساخته، کثافتکده و بخش‌های کثیف دنیای زیرین را با جانوران گوناگون تکمیل کرده. ولی وقتی این کار به انجام رسید، صانع آرزوی آن می‌کرد که کسی باشد تا به طرح چنین کار بزرگی اندیشه نموده و زیباییش را دوست داشته و از عظمتش در شگفت شود. بنابراین بعد از اتمام همهٔ کار (چنانکه موسی و تیمائوس شهادت می‌دهند)، بالاخره به فکر آفرینش انسان افتاد. ولی در میان نمونه‌های اصلی که بتواند زاده‌ای جدید سرشته و شکل موردنظرش را بدو دهد، وجود نداشت. در گنجینه‌اش هم آن چیزی نبود که بتواند به فرزند تازه‌اش به‌عنوان میراث ببخشد، حتی در تمامی نقاط دنیا جایی وجود نداشت که این آفریدهٔ نو بنشیند و دربارهٔ عالم به تعمق پردازد. همه چیز در این هنگام انجام شده بود، تمام چیزها به بالاترین ردیف، متوسط، و دون‌ترین مقام قسمت‌بندی شده بودند. ولی در آخرین آفرینشش قدرت پدر در او باقی بود و چیزی از آن کاسته نشده بود. عقل

۱. Asclepius: اسکلیپیوس (اسقلیبوس) ایزدگونهٔ پزشکی و درمان در اساطیر یونان باستان بود. وقتی کسی از دردی شفا می‌یافت، حیوانی را برای وی نذر می‌کرد.

2. Asclepius I. 6 (Hermetica, ed. W. Scott, I, 294).

خدا این جنبه را نداشت که از عهده تدبیری برنیاید. مهر خدا بالاتر از این بود که بخشایش آسمانیش شامل انسان نگردد.

سرانجام صانع بزرگ برای موجودی که وجه مشخصه‌ای بدو داده نشده بود، مقرر فرمود که در هر آنچه ویژگی هر جاندار متفاوتی است، سهیم شود. از همین رو انسان را موجودی ساخت با طبیعت نامشخص و جایش را در وسط جهان قرار داد و خطاب به او گفت: «نه مسکن ثابت نه شکلی که مخصوص تو باشد و نه طرز عملی که ویژه‌ات باشد، ای آدم، به تو دادم، تا خودت بنا به میلی که داری و داوری ات، منزل، شکل، و اعمال را برگزینی. طبیعت همه موجودات دیگر را در چارچوب قوانینی که خود ما مقرر کرده‌ایم محدود و مقید ساخته‌ایم. تو، بی‌هیچ محدودیتی که بر تو تحمیل شده باشد، براساس اختیار آزادی که به تو بخشیده‌ایم، مجازی خودت محدودیت‌هایی برای طبیعتت قائل شوی. ما تو را در وسط جهان جا دادیم تا از آن مکان آسان‌تر مشاهده کنی در جهان چه می‌گذرد. ما تو را نه آسمانی ساخته‌ایم و نه زمینی، نه فانی و نه مرگ‌ناپذیر، تا با آزادی انتخاب و با افتخار، همچو سازنده و شکل‌دهنده خودت، خود را بدان شکلی که خود بخواهی درآوری. تو قدرت این را خواهی داشت که راه پستی رفته و شکل‌های دون هستی را بگیری که همه حیوانی است. تو قدرت این را خواهی داشت، براساس قضاوت روح، به صورت شکل‌های بالاتر دوباره زنده شوی، شکل‌هایی که همه آسمانی است».

آه ای سخاوت عظیم خداوند، ای پدر که در آسمانی، آه ای برترین و شکوهمندترین خجستگی انسان به انسان است که اختیار داده شد هر آنچه را می‌خواهد برگزیند و آنچه می‌خواهد باشد. حیوانات به محض تولدشان (به قول لوسیلیوس^۱) با خود از رحم مادر هر آنچه را می‌آورند که تنها دارایی‌شان خواهد بود و صاحب چیز دیگری نخواهند شد. موجودات معنوی، یا از ابتدا یا کمی بعد، چیزی می‌گردند که جاودان برایشان خواهد بود. در انسان به هنگامی که هستی یافت، پدر آسمانی همه تخم‌های گوناگون و جوانه‌های هر شیوه حیات را به ودیعه نهاد. هر تخمی را که بشر کشت و در وجودش پرورش دهد میوه همان را خواهد چید. اگر این تخم‌ها گیاهی^۲ باشند انسان هم مثل یک گیاه خواهد شد. اگر از نوع احساسات و غرایز^۳ باشند، بسان حیوان خواهد شد. اگر عقلانی^۴ باشند، تبدیل به موجودی آسمانی خواهد شد. اگر فرزندی^۵ باشد، فرشته و پسر خدا می‌شود و اگر سعادت این را بیابد که به مرکز وحدت خویش راه یابد، روحش با خدا یکی شود آن هم در ظلمت تنهایی خداوندی که مافوق همه چیزهاست

1. judgment

2. Gaius Lucilius:

3. vegetable seeds

4. sensation

5. rational

6. intellectual

(زاده ۱۸۰ - درگذشته ۱۰۲ پیش از میلاد) از نخستین هجونویسان روم باستان بود.

و بر همه پیشی خواهد جست. کیست که این سوسمار هفت‌رنگ^۱ ما را تحسین نکند؟ یا چیست که تحسین‌برانگیزتر از آن باشد (Mirandola, B-1965: 3-5).

این فقرهٔ بلند را از آن‌رو به‌صورت کامل آوردیم که تقریباً پاسخی شفاف به پرسش ما می‌دهد. قبل از شرح پاسخ میراندولا با ابتدا به متن بالا، چند نکته‌ای در مورد متن بالا ضروری است که بیان شود، چراکه به ما در شناخت قلب فلسفهٔ او کمک می‌کند.

نخست اینکه در این متن ویژگی ترکیبی بودن تفکر میراندولا به‌وضوح نشان داده می‌شود که برای اثبات مدعای خود به اندیشه‌های عربی، ایرانی، مصری و یونانی از یک سو و مسیحی از سوی دیگر استناد می‌کند.

دوم تأثیر پررنگ کابالا در اندیشهٔ اوست که خداوند را «معمار بزرگ کائنات» لقب می‌دهد، نه خالق جهان، یعنی همان تعبیری که کابالائیس‌ها از خدا دارند.

سوم نظر خود در خصوص ارادهٔ آزاد انسان را نه در انقطاع رادیکال از تفکر مسیحی، بلکه از دل آن بیرون می‌کشد و از زبان خدای پدر به انسان اراده آزاد می‌دهد.

و در آخر، برای پیکو طبیعت و فرشتگان فرامادی آزاد نبودند، زیرا هرگز نمی‌توانستند خود را تغییر دهند. به همین دلیل در سلسله‌مراتب میراندولایی در مرتبهٔ پایین‌تر از انسان قرار می‌گرفتند. اگر چیزی در طبیعت تغییر کند، به این دلیل است که چیزی دیگری سبب تغییر در آن شیء شده است. اما بشریت تنها بخشی از خلقت است که آزادی تغییرات خود را دارد، یعنی انسان تنها بخشی از خلقت است که می‌تواند خود را با ارادهٔ آزاد خود تغییر دهد. به تعبیر هوکر این دیدگاه نقطهٔ شروع تمام فلسفه‌های مدرن، از جمله نیچه، مارکس، کیرکگارد و اگزیستانسیالیسم خواهد بود. به‌دلیل این آزادی تغییر، میراندولا دیدگاه مسیحی را نسبت به مجازات یا پاداش ابدی نمی‌پذیرد؛ اگر ویژگی منحصربه‌فرد بشریت این است که می‌تواند خود را تغییر دهد، پس نفرین ابدی، غیرمنطقی است (Hooker, 1996: 2).

پس از این نکات برگردیم به یافتن پاسخ پرسشمان از متن اندیشگی میراندولا، چه جمله‌ای بهتر از این جملهٔ میراندولا در مورد انسان که «تو نه آسمانی و نه زمینی، نه فانی و نه جاودانه، بلکه خودت مسیرت را انتخاب می‌کنی... تو قدرت این را خواهی داشت که راه پستی رفته و شکل‌های دون هستی را بگیری که همه حیوانی است. تو قدرت این را خواهی داشت، براساس قضاوت روح، به‌صورت شکل‌های بالاتر دوباره زنده شوی، شکل‌هایی که همه آسمانی است». پاسخ روشن او به پرسش وجه متمایز انسان را نشان می‌دهد. انسان به‌واسطهٔ همین «تعیین‌ناپذیری» دارای کرامت است. دیگر نه کلیسا و نه پاپ و نه حتی خدا حق تعیین سرنوشت انسان را نداشتند، بلکه نوع انسان بدون هیچ محدودیتی براساس ارادهٔ آزاد، حق ساختن زندگی خود را دارد. حتی او این اراده و قدرت را دارد راه پستی را برود و شکل دون

هستی را انتخاب کند و چون انتخاب خود اوست، بر او حرجی نیست و نباید او را در این دنیا تنبیه کرد.

وجه تمایز میراندولا در همین جا مشخص می‌شود، او چون نقش مطلق برای اراده قائل است، نه عقل مانند ارسطو و نه باور و عقیده مانند اکویناس را شرط اراده برای انسان نمی‌داند. بلکه هیچ قیدی تعیین نمی‌کند، انسان بر چه پایه‌ای حرکت کند. این امر نشان می‌دهد که مخالفت برجسته با قرون وسطا و همسویی با فلسفه مدرن با میراندولا تثبیت شد. پیکو در پی روش و دانش جدیدی بود که بر تاریکی روح انسان غلبه کند و ناگهان نوری جدید به این تاریکی پایان داد و این نور، آزادی بشر بود که بر فراز هر ضرورتی از طبیعت قرار می‌گرفت. اگر به رساله در باب کرامت پیکو به‌عنوان اصلی‌ترین اثرش بنگریم، می‌بینیم که سند برجسته‌ای برای تاریخ تمدن غرب است، چراکه او برای مسئله باستانی متافیزیک، راهکاری می‌یابد و آن آزادی اراده است.

بدین‌سان، زمانی که تمام آثار و ساختار مرکزی و اساس ایده پیکو را دریابیم، شگفت‌زده خواهیم شد. متافیزیک، الهیات، اخلاق و فلسفه طبیعی پیکو، همه در خدمت اصل «تعیین‌ناپذیری» انسان قرار می‌گیرند. مسیری که تاکنون پیموده‌ایم، ما را به مبنای کرامت‌مندی انسان رساند و آن هم ایده آزادی و رهایش انسان در انتخاب سرنوشت خود است. تا اینجا حرف میراندولا مورد قبول است، اما سؤالی که در وهله بعد مطرح می‌شود و در واقع مسئله محوری این مقاله است، یافتن نسبت مبنای کرامت‌مندی انسان با حق انسان یا به تعبیری، پیامد این ایده بر حق انسان در جامعه است که در ادامه به تشریح آن می‌پردازیم، اما پیش از آن لازم است برای وضوح بیشتر کرامت انسان در اندیشه میراندولا را براساس معنایی که در این پژوهش مستفاد کردیم، تشریح کنیم.

کرامت آن ویژگی خاص انسان بماهو انسان است که او را از سایر موجودات متمایز و دارای جایگاهی ویژه می‌کند. پس از تشریح اندیشه میراندولا در مورد انسان، اکنون می‌توانیم نظر او را در مورد کرامت انسان بیان کنیم. او ویژگی خاص انسان را در طبیعت تعین‌ناپذیرش که ذاتی همه انسان‌هاست و اراده آزادش در صعود و افول در سلسله‌مراتب هستی می‌داند و به‌واسطه همین تعین‌ناپذیری و اراده آزاد در تعیین سرنوشتش صاحب کرامت است. بدین ترتیب کرامت نزد میراندولا هم ذاتی، هم قابل صعود و افول و سلب‌شدنی است. ذاتی است، چراکه در نهاد هر بشر، از بدو خلقت، سرشتی تعین‌ناپذیر و اراده‌ای آزاد برای شکل دادن به آن نهاد شده است. قابل صعود و افول است، چراکه این انسان توان صعود تا بالاترین مراتب هستی را دارد، یعنی می‌تواند به مقام سراف که نماد عشق الهی و کروب که نماد حکمت الهی و ترون که نماد حاکمیت الهی است، برسد و اگر از اراده آزادش استفاده نکند، در همان مقام جانداران مادی می‌ماند، اما به صرف داشتن این مزیت همواره دارای کرامت است و به هیچ عنوان سلب‌شدنی

نیست. انسان به‌واسطهٔ این مقامی که میراندولا برای نوع بشر قائل است، از چنان توانایی برخوردار است که حقوق و قوانین خود را بسازد.^۱ انسان از چنان توانی برخوردار است که نه تنها قانون می‌گذارد و قضاوت می‌کند، بلکه به‌مثابهٔ حاکمی است که سرپرستی و حاکمیت سایر باشندگان را می‌تواند بر عهده بگیرد. این امر را می‌توان در تمثیل پادشاه در رسالهٔ هیتاپلاس مشاهده کرد. میراندولا در این باره می‌گوید:

اغلب در سنت‌ها وجود دارد که پادشاهان پس از آنکه شهری نو بنا می‌کنند، مجسمه‌ای از خود را می‌ساختند و در میانهٔ شهر قرار می‌دادند تا مردم شهر آن را ببینند و او را بزرگ دارند. به همین قیاس خداوند، پس از خلقت جهان «انسان» را به‌مثابهٔ تصویر خود آفرید و در مرکز هستی قرار داد (Mirandola, C-1965: 134).

این جملهٔ میراندولا اگرچه در قالب گفتمان دینی «تصویر خدا»ی مسیحی قرار می‌گیرد، میراندولا نیت دیگری از آن داشت. در سنت مسیحی تصویر خدا شدن، مختص تمام بشر نبود و به این معنا نبود که انسان شکل خداست، بلکه از باب تکریم و بزرگداشت انسان آن را مطرح می‌کردند و تنها مختص مسیح، رسولان و اسقف‌ها بود که راه بندگی را طی می‌کردند. میراندولا از همان مثال استفاده کرد، اما آن را بی‌هیچ تفاوتی به همهٔ بشر تعمیم داد. او در واقع می‌خواست نوع بشر را به مقام حاکمیت برساند تا هیچ‌کس با هیچ بهانه‌ای نتواند او را تحقیر کند، اما او به پیامد این حرف نمی‌اندیشید. این سخن اگرچه انسان را از نگاه تحقیرآمیز کلیسایی رها می‌کرد، چنان قدرتی به انسان می‌داد که صرف‌نظر از هر ملاحظه‌ای به اعمال حاکمیت بر سایر باشندگان پردازد و طبیعت را به تسخیر خود درآورد. در ادامه نظریهٔ کرامت انسان آن را برای ورود به بحث اصلی نسبت کرامت و حق انسان ارائه می‌دهیم.

ترسیم نظریهٔ انسان‌گرایانه (انسان تعیین‌ناپذیر) در اندیشهٔ میراندولا

میراندولا اگرچه در قالب گفتمان دینی، نظریهٔ انسان‌گرایانهٔ خود را ارائه کرد و از منابع دینی و از زبان خدا برای تقویت نظریهٔ خود بهره برد، آنچه در ارائهٔ یک نظریه مهم است، پیامدها و نتایج آن نظریه است. میراندولا به‌واسطهٔ زمینه و زمانه‌اش که دوران گذار از عصر قدسی به عصر عرفی بود، از زبان دین حرف‌های دنیاگرایانه زد. او از زبان خدا چنان جایگاهی به انسان می‌بخشد که می‌تواند به‌جای خدا بنشیند و اعمال حاکمیت کند. انسان میراندولایی آزاد است و تنها، چون همه چیز بر روی دوش خودش است. حاکم است، چون خودش قانونش را می‌نویسد. این دیدگاه به نوعی فردمحوری افراطی منتهی می‌شود، انسان آزاد فاقد مسئولیت، بیش از آنکه به مراتب بالای انسانیت صعود کند، افول خواهد کرد؛ اگرچه میراندولا توصیه می‌کند که انسان

۱. همان رویکردی که اکنون به حقوق بشر وجود دارد.

راه سعادت را بییماید، میل سرکش و پایان ناپذیر به قدرت پس از قدرت، با صرف توصیه فروکش نمی‌کند. این نقصی در نظریه میراندولاست که بعدها کانت با ارائه نظر انسان مکلف آن را رفع می‌کند.^۱

ممکن است برخی‌ها تفاوت حرف میراندولا با فیلسوفان مسیحی را که به تصویر خدا بودن انسان معتقد بودند، درنیابند، در بالا کم و بیش به تفاوت دیدگاه میراندولا اشاره شد، اما در اینجا ضروری است که تفاوت دیدگاه او را به‌صراحت بیان کنیم. دو تفاوت عمده میان تفکر میراندولایی با سنت مسیحی وجود دارد؛ نخست اینکه میراندولا وجه تمایز انسان را داشتن اراده آزاد می‌داند، اگرچه ممکن است برخی بگویند الهی‌دانانی مانند اکویناس نیز به این وجه با استناد به متون مقدس اشاره کرده‌اند، اما تفاوت در این است که میراندولا این ویژگی را مختص همه نوع بشر نه عده‌ای خاص می‌داند که این خود پیامدهای بسیاری در حوزه‌ای مختلف دارد. همچنین میراندولا برای این اراده هیچ ملاحظه عقلی و شرعی قائل نبود. تفاوت دوم اینکه او حق قانونگذاری را از دایره تنگ شریعت و الهیات و قدیسان برداشت و آن را به عموم بشر اعطا کرد که این نیز پیامدهای بسیاری دارد که در جلوتر به آن اشاره می‌کنیم. در همین دیدگاه است که دایره حقوق انسان به تناسب انتخاب انسان، قبض و بسط پیدا می‌کنند. در واقع چون حقوق انسان به خود انسان واگذار شده‌اند، حقوق امری اختراعی‌اند، نه اکتشافی. به تعبیر راس پُل، انسان‌ها مانند باستان‌شناسانی نیستند که به‌دنبال کشف حقوق خود از لابه‌لای کتاب‌های مذهبی و الهی باشند، بلکه به‌سان هنرمندانی هستند، که به تناسب اراده آزاد خود شیوه زندگی و حقوق متناسب خود را می‌آفرینند (راس پُل، ۱۳۹۸: ۲۱۵).

نسبت کرامت و حق انسان

با توجه به اینکه در اندیشه میراندولا، انسان تعیین‌ناپذیر دارای کرامت ذاتی سلب‌نشده است، نسبت مستقیمی با مبحث حق پیدا می‌کند. به این معنا، از آن‌رو که تمام بشر از کرامت به‌صورت ذاتی برخوردارند، پس از تمام حقوق در تمامی حوزه‌ها بهره‌مندند، همچنین از آن‌رو که هر محدودیتی برای بشر، اصل اساسی اراده آزاد بشر را خدشه‌دار می‌کند، هیچ عملی با هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند این حق تعیین‌سرنوشت را از انسان بگیرد. انسان چون خود انتخاب می‌کند، حقوق خود را نیز خود انتخاب می‌کند و این حقوق به تناسب اراده و اختیار انسان محدود یا گسترش می‌یابند. سؤالی که در اینجا باید به آن پرداخت این است که آیا در اندیشه میراندولا هیچ امری اراده آزاد انسان را محدود می‌کند، در سنت یونانی چون اراده انسان برآمده از قوه

۱. البته این معنای آن نیست که اندیشه کانت در مبحث حقوق بشر بی‌نقص است، در واقع اندیشه کانت نیز پیامدهایی برای حقوق بشر دارد که بررسی آن را به پژوهشی دیگر موکول می‌کنم.

عقلی بود، حسن و قبح‌های عقلی آن را محدود می‌کردند، در سنت مسیحی شرع مقدس محدودکنندهٔ آن بود و در تفکر روشنگری کانت تکلیف اخلاقی محدودکنندهٔ آن بود، اما وجه تفاوت میراندولا که اندیشهٔ او را متمایز می‌کند، قائل نبودن هیچ محدودیتی برای ارادهٔ انسان است. در اندیشهٔ کانت که کرامت ذاتی را با محدودیت تکلیف در نظر می‌گیرد، می‌توان برخی انسان‌ها را که غایت بودن انسان را زیر پا می‌گذارند و نگاه ابزاری به انسان دارند، از حقوقی محروم کرد. اما در اندیشهٔ میراندولا حتی آنهایی که غایت بودن انسان را زیر پا می‌گذارند، چون با ارادهٔ خود عمل کرده‌اند، بر آنها حرجی نیست. در اندیشهٔ میراندولا «باید و نباید»ی، نه در شکل عقلی‌اش، نه در شکل اخلاقی‌اش، و نه در شکل شرعی‌اش، مطرح نیست. بنابراین هر حقی که انسان تشخیص داد، حق است، به او اعطا می‌شود و کسی با هیچ بهانه و توجیهی یارای محدود کردن آن را ندارد. این ایده پیامدهای حقوق بشری بسیاری دارد که در انتها به تشریح آن می‌پردازیم.

نتیجه‌گیری؛ پیامدهای تفکر میراندولا برای جامعهٔ امروز

در هرمنوتیک فلسفی گادامر یکی از اهداف تفسیر اندیشه‌ها، کاربردی کردن آنها برای حل مسائل زمانه مفسر است؛ وگرنه صرف فهم اندیشه‌ها امر مهمی نیست. با ابتنا به مطالبی که در بالا از اندیشهٔ میراندولا بیان شد، پیامد اندیشهٔ او را در حقوق بشر غربی به‌خوبی قابل مشاهده می‌دانیم. هدف نظام حقوق بشر غربی که بر پایه‌های لیبرالیسم و آزادی مطلق بشر گذاشته شده است، تقویت آزادی عمل و استقلال ذاتی فرد است؛ پس به هیچ عنوان امکان «محدود کردن» انسان وجود ندارد. هدف اصلی حقوق بشر به رسمیت شناختن انسانی است که نه فقط توانایی انتخاب امور خودشان را دارند، بلکه حق دارند در شرایطی زندگی کنند که بتوانند به‌عنوان انسان‌های خودمختار، سرنوشت خودشان را خود تعیین کنند، در غالب اسناد بین‌المللی حقوق بشر، به‌خصوص منشور بین‌المللی حقوق بشر، این معنا و مفهوم از کرامت انسانی بیشتر مورد توجه قرار گرفته و حقوق بشر بر این مبنا شکل گرفته است. در همین دیدگاه است که دایرهٔ حقوق انسان به تناسب انتخاب انسان محدود یا گسترده می‌شود، برای مثال اگر قبلاً همجنس‌بازی حق محسوب نمی‌شد، اکنون با انتخاب انسان‌ها جزء دایرهٔ حقوق انسان محسوب می‌شود یا اگر خود انسان انتخاب کند که بردهٔ جنسی شود و از بدنش استفادهٔ ابزاری کند، در این دیدگاه هیچ مشکلی ندارد.^۱ اما در دیدگاه کانت چون غایت بودن انسان با این اعمال زیر سؤال می‌رود، این رفتار ممنوع است. میراندولا چون فیلسوفی اخلاقی نبود و به طبیعت طماع و سرکش انسان توجه

۱. وجود کلوپ‌های گسترده‌ای که در آن زن‌ها یا مردان برای استفادهٔ جنسی به فروش می‌رسند، از آن‌رو که انتخاب خود افراد بوده است در این دیدگاه هیچ مانعی ندارد.

نداشت، نمی‌توانست ببیند، این اراده آزاد سرکش فاقد مسئولیت چه بلایی بر سر جامعه می‌آورد. او اگرچه توصیه‌هایی برای انسان دارد که از این ویژگی اراده آزاد برای رسیدن به مراتب بالا بهره ببرد، اما توصیه او برای این نفس سرکش انسان، کافی نیست. چنانکه گفته شد، امانوئل کانت، با اشاره به این نکته که اراده آزاد با توانایی اندیشه و تفکر عقلانی در انسان ارتباط دارد، نظامی از تکالیف اخلاقی (به جای حقوق اخلاقی) که هدفش تقویت استقلال و آزادی اراده فردی است، این نقص میراندولایی را برطرف می‌کند. از نظر کانت اراده تنها زمانی به‌طور مستقل و آزاد عمل می‌کند که رفتار انسان را به‌گونه‌ای که هماهنگ با احترام به کرامت انسانی هم دیگران و هم «خود» باشد، هدایت کند؛ با این تفسیر از کرامت انسانی و هماهنگ با نظام اخلاقی کانت است که آزادی عمل انسان با تکلیف اخلاقی محدود می‌شود^۱ (Adam, 1992: 145-177)، اما متأسفانه این کرامت ذاتی تکلیف‌محور کانت کمتر مورد توجه قرار گرفته و برعکس کرامت ذاتی که تأکید بر فردمحوری و آزادی مطلق دارد، در نظام حقوق بشری کنونی بسیار مورد تأکید است. کانت به انسان آزاد قانونگذار مسئولیت می‌دهد. اما میراندولا هیچ مسئولیتی نمی‌دهد، چراکه در ذهن او هر مسئولیتی ناقض اراده آزاد انسان می‌شد. این فقدان مسئولیت انسان در قانونگذاری، او را به سمت هر قانونی می‌برد. میراندولا برای رهایش انسان از غل و زنجیرهای قرون وسطایی، نمی‌خواهد هیچ محدودیتی برای بشر قائل شود، چراکه هر محدودیتی را مغایر با کرامت و تحسین‌برانگیزی انسان می‌دانست.

مسئله قابل بحث این است که حقوق بشر غربی که انسان را در تعیین حقوقش آزاد می‌گذارد و هر لحظه ممکن است حق جدیدی از جمله حق همجنس‌بازی، حق خودکشی، حق سقط جنین و... را به حقوق بشر اضافه کند، در واقع ریشه‌هایش به تفکر اومانستی میراندولایی برمی‌گردد. باور این نکته برای میراندولا که روزی انسان علیه انسانیت، حقیقت و گوهر ناب خویش قیام کند، بسیار دور از انتظار بود. اما حال در عصر آگاهی بشر به نام حقوق بشر در خیابان‌های هلند، فرانسه و آلمان زنان و دختران درون قفس‌های فلزی و شیشه‌ای، با قیمتی مقطوع به فروش می‌رسند. رشد روابط لجام‌گسیخته جنسی با حیوانات، فروش سگ‌های آموزش‌دیده به مسائل جنسی، افزایش میل به همجنس‌گرایی در سال‌های اخیر، دستکاری‌های ژنتیکی، تولد نوزادان با روش‌های غیرطبیعی، رحم‌های اجاره‌ای، تغییر جنسیت، فریز کردن انسان‌ها برای زنده ماندن طولانی، تنقیح ژنتیکی انسان با حیوان و... همه و همه از پوسیده شدن انسانیت انسان خبر می‌دهد. اما همه این اتفاقات به نام آزادی انسان و به نام آزادی بشر صورت می‌گیرد.

۱. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که گاهی اوقات دایره این تکلیف اخلاقی چنان موسع می‌شود که هیچ نقشی برای اراده آزاد انسان نمی‌گذارد و به نام آزادی انسان را در بند می‌کند، در اندیشه کانت باید به سویه‌های خطرناک توتالیتاریستی آن هم توجه کرد.

یکی از شاخصه‌های بسیار مهمی که از تفکر میراندولایی ناشی می‌شود، این است که او انسان را به سوژهٔ مسلط تبدیل کرده و تمام اشیاء، پدیده‌ها و طبیعت را به مجرم تبدیل می‌کند که باید آنها را تصرف کند. این آزادی مطلق بی‌شک برای ساختن زندگی خوب در این دنیا بود، اما به زندگی تیره و تاری منجر می‌شود. البته صرفاً نباید جنبه‌های منفی نظر میراندولا را نگریم و همان‌گونه که کاسیرر می‌گوید، این رهاشی که میراندولا برای انسان قائل است، زمینهٔ توسعهٔ علمی بشر را نیز فراهم می‌کند (Cassirer, 1948: 321)، چراکه به انسان اجازه داده شده است صرف‌نظر از هر محدودیتی به کنش دست بزند، این می‌تواند برای انسان این نوید را بدهد که به فضا برود، هوش مصنوعی درست کند، ربات و ماشین بسازد. در واقع نظر میراندولا به انسان می‌گوید به هیچ انتهایی دل خوش نکند و بی‌هیچ محدودیتی برای ساختن زندگی خوب در تلاش باشد، این سخن در نگاه اول بی‌نقص است، اما زمانی که محدودیتی وجود نداشته باشد، می‌تواند انسانیت انسان زیر سؤال برود، کانت با راه‌حل تکلیف‌محوری در واقع کمک بسیاری به ما می‌کند که در پژوهشی دیگر می‌توان تفاوت‌ها و تأثیرات اندیشهٔ میراندولا و کانت را بر حقوق بشر مقایسه کرد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. پوُل راس (۱۳۹۸)، *اخلاق و مدرنیته*، ترجمهٔ محمدجواد سلطانی و محمد کمالی گوکی، تهران: عقل سرخ.
۲. پی‌یر، ماری (۱۳۹۵)، *امانیسم و رنسانس*، عبدالوهاب احمدی، تهران: آگه.
۳. دورانت، ویل (۱۳۸۷)، *تاریخ تمدن*، جلد ۵، رنسانس، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. شرت، ایون (۱۳۹۵)، *فلسفهٔ علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریهٔ انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست‌ویکم*، هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۵. ژیلسون، اتین (۱۳۷۴)، *خدا و فلسفه*، شهرام پازوکی، تهران: حقیقت.

۲. انگلیسی

A) Book

1. Bedau, Hugo, Adam (1992), "Dignity and the Death Penalty", in Michael. J. Meyer and William A. Parent (eds.), *The constitution of Rights*, Ithaca NY: Cornell University Press.
2. Borghesi, Francesco (2018), *Giovanni Pico della Mirandola. Lettere*. Studi

- pichiani, 19. Firenze: Leo S. Olschki.
3. Brians, Paul (2017), *Pico Della Mirandola: Oration On the Dignity Of Man* (15th C. CE), Washington State University
 4. Cassirer, Ernst (1948), *The Renaissance Philosophy of Man*, Chicago: University of Chicago Press.
 5. Durant, William (2008), *History of Civilization*, Volume 5, Renaissance, Tehran: Scientific and Cultural Publications (In Persian).
 6. Farmer, S. A.(1998), *Syncretism in the West: Pico's 900 Theses (1486)*: Arizona Board of Regents for Arizona State University
 7. Gadamer,H.G (1989), *truth and method*, Revised by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, Continuum New York.
 8. ----- (1985), *Philosophical Apprenticeships*. Trans: Robert Sullivan. Cambridge, MA: MIT Press.
 9. ----- (1987), *The Problem of Historical Consciousness*, in *Interpretive Social Science: A Second Look*, ed. Paul Rabinow and William M. Sullivan, Berkeley: University of California Press.
 10. Gilson, etienne (1374), *God and Philosophy*, translated by Shahram Pazouki, Tehran: Haghghat (In Persian).
 11. Howard, Donald Roy (1937), *Innocent III, [c. 1200] On the Misery of the Human Condition*. Translated by M. M. Dietz. Indianapolis, Indianapolis, Bobbs-Merrill.
 12. Lycourinos, Damon Zacharias (2017), *The Hierarchical Cosmos Occult Theology as a Direct Continuation of Neoplatonism*. London: Routledge.
 13. MacGrath, Thomas (2014), *Two Ideas of Human Nature: Giovanni Pico della Mirandola and Thomas à Kempis*, Mount Royal Undergraduate Humanities Review2.
 14. Miller, Paul (1965), *introduction by on the dignity of man*. hackett publishing company.
 15. ----- (B-1965), *on the dignity of man*, Translated by Charles Glenn Wallis Hackett Publishing Company, Inc. Indianapolis/ Cambridge.
 16. ----- (C-1965), *Heptaplus*, Translated by Douglas Carmichael, .Hackett Publishing Company, Inc. Indianapolis/ Cambridge.
 17. Mirandola, pico della (A-1965), *On Being and the One*,Translated by Miller, Paul. Hackett Publishing Company, Inc. Indianapolis/ Cambridge.
 18. More, Thomas (2010), *the life of pico della mirandola By his Nephew Giovanni Pico Della Mirandola*, Translated by James Macmullen Rigg. Nabu Press.
 19. Pierre, Marie (2011), *Humanism and the Renaissance*, translated by Abdolvahab Ahmadi, Tehran: Agah (In Persian).
 20. Poole, ross (1398), *morality and Modernity*, translated by Mohammad Javad Soltani and Mohammad Kamali Goki, Tehran: Red Wisdom (In Persian).
 21. Shirt, evon (2016), *Continental Philosophy of Social Sciences: Hermeneutics, Genealogy and Critical Theory from Ancient Greece to the Twenty-First Century*, translated by Hadi Jalili, Tehran: Nashr-e Ney (In Persian).

B) Article

22. Cassirer, Ernst (1942), “giovanni pico della mirandola a study in the history of renaissance ideas”, *Journal of the History of Ideas*, Vol. 3, No. 3, pp. 319-346.
23. Heyd, David (2003), “Human Nature: An Oxymoron”, *Journal of Medicine and Philosophy*, Vol. 28, No. 2, pp. 151–169.
25. *Hierarchies: The Structure of Nature Theosophical Topics in Depth*. In site: <https://www.theosophy-nw.org/theosnw/hierarch/hi-selec.htm>--*Oration on the Dignity of Man: The Manifesto of the Renaissance*, CreateSpace Independent Publishing Platform (December 29, 2015)
26. Hooker, Richard (1996), https://www.faculty.umb.edu/gary_zabel/Courses/Phil%20281b/Philosophy%20of%20Magic/Dante.%20etc/Philosophers/Idea/PI%20CO.HTM.
27. Prof. Pier Cesare Bori. "*The Italian Renaissance: An Unfinished Dawn?: Picodella Mirandola* .in site <http://didattica.spbo.unibo.it/pais/bori/articolo010.html>